

مباهله؛ سند حقیقت



نکته مهم در باب مباهله این است: «و انفسنا و انفسکم» در آن هست؛ «و نساءنا و نساءکم» در آن هست؛ عزیزترین انسان‌ها را پیغمبر اکرم (ﷺ) انتخاب می‌کند و به صحنه می‌آورد برای محاجه ای که در آن باید تمایز بین حق و باطل و شاخص روشنگر در معرض دید همه قرار بگیرد ... وسط میدان؛ استثنائی بودن روز مباهله به این شکل است.

از بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، ۱۳۸۸/۰۹/۲۲

• «سرزیر برف» •

پیامبر ﷺ مثل همیشه با آرامش و منطق دلایل مختلفی می‌آوردند اما هرچه می‌گویند این جماعت بیشتر لجاجت به خرج می‌دهند، سرشان را زیر برف کرده‌اند و بعد از هر استدلال بهانه‌ای می‌آورند برای نپذیرفتن استدلال‌های رسول خدا ﷺ. آیه‌ای از جانب پروردگار نازل می‌شود، آیه ۶۱ سوره آل عمران. آیه‌ای که بعدها آیه مباهله نام می‌گیرد. «... بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» و قرار بر این می‌شود که «مباهله» کنند، یعنی یکدیگر را در پیشگاه خداوند لعن و نفرین کنند و از «او» بخواهند دروغ‌گوارا رسوا و مجازات کند.

• «سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹» •

• «بهترین بندگان خدا» •

روز موعود فرا می‌رسد. رسول خدا ﷺ و مسیحیان با همراهان خود وارد می‌شوند. زیاندندان کسانی که دوست دارند همراه رسول خدا ﷺ باشند، از صحابه و دوستداران ایشان و پیروانشان تا همسر و ... ولی رسول خدا ﷺ علی (علیه السلام) فاطمه (علیها السلام) و حسن و حسین (علیهم السلام) را به همراه خود آورده است. عزیزترین کسان و بهترین بندگان خدا را. دیدن این چهره‌های نورانی و پاک کافی است تا ابوحارثه به وحشت بیفتد و ترس. خوب می‌داند عاقبت نفرین این پنج تن چه خواهد بود.

• «الإرشاد، ج ۱، ص ۱۶۸» •

• «پایان ماجرا...» •

پیامبر ﷺ و همراهانش آماده مباهله روی زمین نشسته‌اند. یکی از مسیحیان وحشت زده می‌گوید: «ای ابوحارثه برای مباهله نزدیک‌تر برو!» رنگ به رخسار «ابوحارثه» مانده و ترس تمام وجودش را فرا گرفته است. آرام می‌گوید: «من مردی استوار و جدی برای مباهله می‌بینم ... اگر راستگو باشد یک سال نگذرد که یک نفر مسیحی در دنیا نماند!» و از مباهله منصرف می‌شوند و این پایان ماجراست. ماجرای که سند حقانیت اسلام و خاندان رسالت است.

• «تاریخ یعقوبی، ص ۴۵۱» •



• «همه دعوتند!» •

سال دهم هجری است. دیگر کسی در شبه جزیره عربستان نیست که نام «محمد ﷺ» را نشنیده باشد. همه فهمیده‌اند که اسلام و آئینش چیز ساده‌ای نیست که بتوان به همین راحتی‌ها آن را از بین برد. رسول خدا ﷺ به دلیل رسالتش به دنبال دعوت همه جهانیان به اسلام است و بر همین اساس به نقاط دور و نزدیک نامه می‌نویسد و یکی از این نقاط، «نجران» است. مردم این دیار طبق آئین مسیحیت تحریف شده، عیسی (علیه السلام) را پسر خدا می‌دانند.

• «منشور جاوید، ج ۷، ص ۹۶» •

• «شروع ماجرا...» •

«ابوحارثه» بزرگ مسیحیان نجران از ماجرای نامه می‌پرسد و دعوت به اسلام. رسول خدا ﷺ نیز می‌فرماید: «آنچه شما را به آن دعوت کردم، پذیرش پرستش خدای یگناست!» «ابوحارثه» پوزخندی می‌زند، نگاهی به اطرافیانش می‌کند و می‌گوید: «اگر منظور از پذیرش اسلام، ایمان به خداست که ما از قبل آورده‌ایم!» پیامبر ﷺ می‌فرماید: «... شما برای خدا فرزند قائلید که بایکتابی خداوند ناسازگار است.» «ابوحارثه» به فکر فرو می‌رود و این شروع ماجراست. ماجرای که انتهایش حقانیت دین خداست.

• «بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۱» •

• «پاسخ کوبنده» •

«ابوحارثه» به فکر فرو می‌رود! نمی‌داند چه جوابی بدهد! یکی دیگر از بزرگان قبیله به کمکش می‌رود و می‌گوید: «ما می‌گوییم مسیح فرزند خداست چون پدری ندارد و مادرش بدون ازدواج، او را به دنیا آورده!» رسول خدا ﷺ آیه ۵۹ سوره آل عمران را تلاوت می‌کنند. «در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است...» سپس رو به بزرگان قبیله می‌کنند و می‌فرمایند: «اگر نداشتن پدر، بر خدایی کسی دلالت کند، پس حضرت آدم شایسته‌تر از مسیح است! چرا که آدم که نه پدری داشت و نه مادری!»

• «بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۱» •

